

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى
آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

مطالبی است که انسان از دور می بیند و می شنود، می خواند یا برای او نقل می کنند؛ ولی روی آن ها تأمل ندارد. همین طور یا قبول می کند و یا تکذیب می کند، این غلط است. مخصوصاً در جو قرآن شریف که کتاب الله است و ما باید بالاترین مراعات را نسبت به فهم کتاب الله داشته باشیم.

افراد زیادی هستند که تقصیراً یا قصوراً یا هر دو، با کتاب الله آشنایی ندارند و نه تنها آشنایی ندارند، بلکه بعضی از روایات و اقوال را می گیرند و بدون تأمل به قرآن خرده می گیرند. خود آن ها که به دنبال تفهّم قرآن نمی روند، با کسانی هم که با قرآن کار می کنند و روی قرآن فکر می کنند، معارضه می کنند. [می گویند:] شما خلاف کار هستید. مثل مشرکینی که به موحدین می گویند: یعنی چه فقط یک خدا؟ «كُلُّ شَيْءٍ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» شما بر خلاف مشیت خدا کار می کنید.

البته این ها مشیت تشریحی و تکوینی را خلط کردند. اگر اراده خدا تعلق می گرفت که فقط و فقط او را بپرستیم و دیگران را نه، جلوی پرستش بت ها را می گرفت. حال که نگرفته، پس پرستش بت ها مشیت خدا است. پس توحید خروج از اراده خدا است و تالی تلو مشرکین در قضیه الوهیت و در قضیه وحدت عبودیت، برخوردی است که متأسفانه با قرآن وجود دارد. یا به دنبال معارف قرآنی نمی روند و یا بالاتر؛ اضافه بر

آن که نمی‌روند، مانع روندگان این راه هم می‌شوند. می‌گویند: شما گناهکار هستید. بعد روایت می‌خوانند که: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ»^۱ یا «لا يفهم القرآن إلّا بنصّ عن النّبيّ أو الأئمّة (ع)» یا «یا أبا حنیفة و الله إنک لا تعرف من القرآن حرفاً» و از این قبیل.

یعنی چه؟ ما باید با غیر قرآن، بر قرآن خرده بگیریم؟ این قرآن که هم جمله و هم تفصیلاً - که آیات آن را مقداری دیروز خواندیم - بیان است، نور است، تبیان است، حجت بالغه است. ما به کلّ آیات که مراجعه می‌کنیم، در مقام تعبیر، دیگر تعبیری ساده‌تر از این نداریم. مطلب عمیق است، منتها سطح مطلب را کسانی که با لغت عربی آشنایی دارند، همه می‌فهمند. اما عمق آن را باید تفکر کرد و دقت کرد.

دیروز مطلب ما به این جا رسید که «لَمَّا قِيلَ لِلْإِمَامِ الصّادِقِ (ع) أَوْ قَالَ أَبُو حَنِيفَةَ لَمَّا قَالَ الْإِمَامُ الصّادِقِ (ع) بَمَا لَا تَفْتَى أَوْ بَمَا لَا يَفْتَى، قَالَ: بَكْتَابِ اللَّهِ» من به قرآن فتوا می‌دهم. وقتی ابوحنیفه گفت: من به قرآن فتوا می‌دهم، حضرت فرموده باشد: «و الله یا أبا حنیفة إنک لا تعرف من القرآن حرفاً» خودش این را فهمید. اولاً این جمله‌ای که از ابوحنیفه نقل شده است که «أفتی بکتاب الله» را باید فهمید. ابوحنیفه چه می‌خواهد بگوید؟ آیا ابوحنیفه می‌خواهد بگوید یکی از مصادر اصلیه فقهیه، بلکه درجه اول کتاب الله است که اگر در کتاب الله نصی داریم و ظاهری داریم که همان عبارت است، قبل الاشارة است، قبل اللطائف است، قبل الحقائق است، عبارت است یا نص است که «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۲ یا «كُتِبَ» یا «فُرِضَ» یا چه؟ من این‌ها را در محور استدلال می‌آورم؟ نمی‌شود امام بگوید ابوحنیفه نمی‌فهمی. بالاخره ابوحنیفه یک قدم در اسلام پیش آمده است، اگر او نفهمد، مشرکین می‌فهمند؟ مشرکین که اصلاً بویی از اسلام نبردند، بلکه با اسلام معاندت دارند و با اسلام مخالفت دارند. کارهای ابولهب و ابوجهل را انجام می‌دهند، ولی اگر به گوش آن‌ها رسید و مقداری فکر کردند. اگر از روی وجدان قضاوت کنند، می‌فهمند که این کلام الله است، این کلام بشر نیست. از کجا می‌فهمند؟ آیا فهم بت‌پرستان، کسانی که لات و عزّی و مناة الثالثة الأخری می‌پرستند، از فهم ابوحنیفه بیشتر است؟ «هل إنّ حجّة القرآن فی نصّه و فی ظاهره تختصّ بالرّسول و الأئمّة (ع) و سائر النّاس لا

۱. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.

۲. نور، آیه ۳.

یفهمون القرآن فإذا ليس القرآن حجةً لا بالغةً و لا غير بالغة، ليست حجةً الآيات القرآنی». چنین می‌شود، این خلاف ضرورت است.

پس باید فهمید ابوحنیفه چه گفته و بعد فهمید امام صادق چه جوابی داده است. اما ابوحنیفه صرفاً گفته است: من به قرآن استدلال می‌کنم، به وسیله آیات قرآن فتوا می‌دهم. آن وقت این حرف آن قدر غلط باشد و آن قدر بد باشد که امام در جواب بفرماید: «و الله يا أبا حنيفة إنك لا تعرف من القرآن حرفاً». باید بفهمیم او چه گفته، تا بفهمیم امام صادق چه فرموده است.

در مورد ابوحنیفه از چند حال خارج نیست؛ یا مراد او این بوده که من طبق نصوص و ظواهر مستقره قرآن فتوا می‌دهم و با آن جایی که نصوص ندارد و ظواهر مستقره ندارد، کاری ندارم. یک مرتبه این را می‌گوید، این «و الله لا تعرف من القرآن حرفاً» اصلاً معنا ندارد. همه کس مأمور هستند در قرآن شریف نظر کنند، قبل از دقت و قبل از تفکر، این که «بَيَانٌ لِلنَّاسِ»^۱ است، مرحله اولی حدّ اقل آن است. مرحله اولی «بَيَانٌ لِلنَّاسِ» نص قرآن است و ظاهر مستقر قرآن است که این ابین بیان است، انور النور است و قوی‌ترین حجج است و ما از این بیان روشن‌تر حتی در کل کلمات الهیه نداریم تا چه رسد به غیر الهیه. این بر خلاف ضرورت است، شما می‌خواهید خلاف ضرورت را به امام صادق نسبت دهید؟

پس این نمی‌تواند مراد ابوحنیفه باشد. بالاتر از آن، ابوحنیفه مدّعی باشد که نه فقط از نص و ظاهر مستقر، بلکه از اشارات هم می‌فهمم. اشاراتی که بعد از نص و ظاهر مستقر مرحله دوم است. نص را هم بگوییم مستقر، چون گمان می‌شود بعضی آیات نص است، و حال آنکه معنای آیه این‌طور نیست. نص مستقر و ظاهر مستقر از نظر دلالتی به طور مرکز دلالت دارد. «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» این دیگر بَیِّن است یا «كُتِبَ عَلَيْكُمُ» ابوحنیفه مدّعی باشد که خیر، من در فتوا به بُعد اول اکتفا نمی‌کنم که «فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ»^۲ من از عوام بالاتر هستم. ابوحنیفه جزء عوام نبوده است، از خیلی طلبه‌های حوزه‌های ما فاضل‌تر بوده است، اجازه بدهید بگویید از همه آنها در قرآن فاضل‌تر بوده است.

- [سؤال]

۱. آل عمران، آیه ۱۳۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸.

- بله، اجازه بدهید عرض کنم ابوحنیفه منهای بعضی از کلّ علمای حوزات اسلام، به کتاب الله عالم‌تر بوده است. پس ایشان عبارت را نمی‌فهمیده؟ هم عرب بوده، هم ملّا بوده، شاگرد امام صادق بوده است. نمی‌خواهم تعریف کنم، ولی انسان باید به حق اعتراف کند. می‌گوید: من اشارات را می‌فهمم. از اشارات آیات می‌فهمم، از جمله اشارات آیات، «من الجملة قوله سبحانه تعالى: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»^۱ ما اکنون در حضور مقدّس امام صادق نشستیم، به جای ابوحنیفه یا هر کس دیگری. و به ما گفته می‌شود -کسی از اصحاب- شما روی چه حسابی می‌گویید انسان با کفش بایستد و نماز بخواند، درست نیست؟

به این آیه استناد می‌کنیم: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» این جا نص نیست، ظاهر مستقر نیست، اشاره است. چطور؟ مورد، موسی بن عمران در محلّ وحی است و در محلّ وحی موسی بن عمران باید خلع نعلین کند، احترام بیشتر، چون قداست زیادتری دارد و می‌خواهد در این جا مقام بالاتری را طی کند، «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ». ظاهر نعلین هم کفش‌ها است، حالا جلد حمار بوده است یا نه، جلد حماری که می‌گویند جلد حمار بوده، «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» دیگر، جلد حمار میّت، حمار غیر میته نبوده است! این ظاهر آن است، تماماً ظاهر است. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ».

و اما اشاره، می‌گوییم مگر خدا نمی‌فرماید: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى». «عَلَّةٌ وَالْعَلَّةُ أَعْمٌ». اشاره است، می‌خواهد وادی وحی بر موسی باشد، وادی وحی بر عیسی باشد، بالاتر؛ وادی وحی بر خاتم النبیین باشد. می‌خواهد وادی وحی نباشد، وادی صلاة باشد، مگر صلاة وادی مقدّس نیست؟ نفرموده است «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْأَقْدَسِ طُوًى»، اگر فرموده بود: «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْأَقْدَسِ طُوًى» مرحله بالا است که وحی است. «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى».

- اگر بگویید اقدس، قدسیت آن نسبی می‌شود، این مقدّس است که مطلق می‌رساند.

- ما هم همین را عرض می‌کنیم، هر مقدّسی را می‌گیرد.

- نه، قدسیت مطلق.

- یک مطلق قدسیت داریم و یک قدسیت مطلقه. اگر قدسیت مطلقه باشد، اقدس می‌شود. اقدس علی الاطلاق قدسیت مطلقه است. ولی مطلق قدسیت «بِالْوَادِ

۱. طه، آیه ۱۲.

المُقَدَّس» می شود. «إِنَّكَ» [...] چرا «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»؟ خدا که می گوید «إِنَّكَ» باید بفهمیم، می خواهد به ما آهوها بفهماند. «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» حال ما جای حضرت موسی قرار می گیریم. ما می خواهیم در وادی صلاة قرار بگیریم. «هل إنمّا للصلاة وادی المقدّس أو لا و لو لم يكن في قدسيته كقدسيّة مكان الوحي على موسى (ع)» معلوم است، ولی آیا مقدّس است یا خیر؟ «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ»^۱. بالاترین مراحل معراجی مؤمن عبارت از صلاة است که مراحل آن هم بتوفیق الله در دست خود او است. این وادی مقدّس ترین وادی است، وحی نیست؛ ولی تالی تلو وحی است. مقدّس است، وقتی وادی مقدّس شد، شما در حرم امام هم نمی توانید با کفش داخل شوید، مگر این وادی مقدّس نیست؟ این امام است، تا چه رسد در حریم صلاة و به محضر مقدّس حق سبحانه و تعالی بخواهید برسید.

ما می گوئیم اشاره، می شود امام صادق به ما بفرماید: «إِنَّكَ لَا تَعْرِفُ مِنَ الْقُرْآنِ حَرْفًا» چگونه فتوای به کتاب می دهی؟ اشاره است. ممکن است ابوحنیفه این مقدار بفهمد، البته ممکن است نفهمد. نمی خواهیم بگوئیم می فهمد؛ چون فهم اشارات و لطائف قرآن نیازمند به تقوا است، نه فقط صرفاً علم ادبی و علم لفظی و استنتاج از دلالات لفظیه. این ها مرحله دوم است. ابوحنیفه می گفت: من فتوا می دهم، بعد دوم اشاره است. مگر اشارات مخصوص به انبیاء و معصومین است؟ خیر.

سوم: لطائف. لطائف بالاتر از اشارات است؛ چون هر چه تجرید شود، بالاتر می رود. نص که تجرید بشود، می شود اشاره. بعد البته بحث هایی خواهیم داشت. اشاره که تجرید شود، می شود لطیفه. لطیفه که تجرید شود، می شود حقیقت. تجریدهای روی حساب، همان طور که نص یا ظاهر حجت صد درصد و حجت قویه است، تجرید از بعضی از خصوصیات موردی هم باید به حجت قوی باشد. «حجّتان قویتان: الحجّة الأولى النصّ أو الإشارة و الحجّة الثانیة تجرید النصّ عن مورد الخاص الأول، تجرید الثانی، تجرید الثالث، تجریدات عدّة» این مراحل است.

ابوحنیفه! تو یک حرف از قرآن نمی فهمی، نه عبارت، بالاتر نه اشاره، بالاتر نه لطائف. «وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ»^۲ حقایق و تأویلات قرآنی در اختصاص مقام عالی نبوت

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱۳، ص ۱۳۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸.

است. چرا فرمود انبیاء؟ یک نبی که بیشتر نداریم، نبی قرآن یکی است. به دو دلیل: یکی آنکه جناب عیسی (ع) که اکنون در هر جا تشریف دارند، از امت خاتم النبیین هستند و تابع شریعت قرآن هستند. ایشان هم حقایق قرآن را می‌فهمند، نبی هستند. دوم؛ کسانی که از عیسی بالاتر هستند و تالی تلو خاتم النبیین (ص) هستند، ائمه معصومین (ع) و فاطمه زهرا (س) در تقوا، در عصمت، در علم، در معرفت و در عبادت تالی تلو مقام رسالت هستند، این‌ها هم دارند. پس «لِلْأَنْبِيَاءِ» دلیل دارد. انبیاء رسمین او مثل الأنبیاء. «لو لا أنا لكنت نبياً» ای علی، اگر من نبودم، تو پیغمبر بودی. اگر من نبودم، تا من هستم، دیگر چنین نیست.

- [سؤال]

- خیر، هر معصومی هم به این مقام نمی‌رسد. مگر سایر معصومین مثل حضرت داود یا حضرت آدم می‌توانند حقایقی که پیغمبر ما می‌فهمد، بفهمند؟ خیر، «أولوا العزم من الرسل» عیسی که داخل است، چون از اولو العزم است و بالاتر از عیسی، ائمه معصومین (ع) هستند که این‌ها تمام حقایق قرآن را - آن‌هایی که مراد حضرت حق (سبحانه و تعالی) است - می‌فهمند.

- ابوحنیفه لطائف را که نمی‌دانسته؟

- نمی‌خواهیم بگوییم می‌دانسته، آنچه قطعاً نمی‌دانسته چیست؟ اولاً ایشان از خواص نبوده، قبول، از انبیاء هم نبوده، معلوم است، از اولیاء هم نبوده، معلوم است، ولی عبارت را می‌فهمیده است. پس «إنک لا تعرف حرفاً» چیست؟ «لا تعرف حرفاً من کتاب الله» سه مطلب است: یا «لا تعرف حرفاً»، پله اول: نص و ظاهر را نمی‌فهمیده، نمی‌شود چنین بگوییم. یا «لا تعرف حرفاً» که تأویلات مخصوص انبیاء است، البته نه او می‌فهمد، نه سلمان می‌فهمد، نه ابوذر می‌فهمد، نه من می‌فهمم، ما نمی‌فهمیم. این‌ها مثل حروف مقطعه قرآنی در یک بعد و مثل حقایق تأویلیه قرآنی که در بحث تأویل است - گرچه در تفسیر است، باید مقداری صحبت کنیم - آن هم یک مرحله‌ای است که آن قدر از مرحله لفظ دور است و آن قدر دور است که استدلال لفظی نه در بعد اشاره و نه در بعد لطائف، نمی‌شود صد درصد آن را به دست آورد.

پس اولی، از «إنک لا تعرف من القرآن حرفاً» این مراد نیست، آخری: «و الله یا أبا حنیفة إنک لا تعرف من القرآن حرفاً» تأویلات؟ بله، نمی‌فهمد. اما دو مورد وسط

چطور؟ اشارات، ما می‌گوییم خیر، ایشان از خواص نبوده، البته باید از خواص مرضیّ عند الله باشد، نه خواص شمیمیدان و فیزیکدان که ممکن است سگ‌پرست هم باشد. خواصّ در معرفت قرآن، بلکه بالاتر؛ اولیاء در معرفت قرآن. او از عوام در معرفت قرآن بوده، از عوام النَّاس در معرفت قرآن بوده، ولو هر چه می‌خواهد عالم باشد. هر چه هم می‌خواهد عالم باشد، ولی از عوام در معرفت قرآن است؛ یعنی بر خلاف نصوص قرآن حرف نمی‌زند و اگر کسانی بر خلاف نصوص قرآن فتوا بدهند، از عوام هم عوام‌تر هستند، از عوام هم پایین‌تر هستند.

- احتمال دارد که این «لا تعرف من القرآن» معرفت کلی باشد؟

- آن برای «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوِّطَ بِهِ» است. و البته «لا تعرف» فقط در لفظ ظاهر نیست، «لا تعرف» لفظ را. همان‌طور که می‌فرمایید به این معنا نفرمود: «لا تعلم»، فرمود: «لا تعرف»، بعد معرفتی است. بعد معرفتی به صرف لفظ نیست، بُعد معرفتی در بُعد است، اشارات است و لطائف است و بالاتر؛ حقائق.

- «لا تفهم» دارد، «لا تعرف» هم دارد؟

- در یک روایت «لا تعرف» دارد و در یک روایت «لا تفهم» آمده است. ما «لا تعرف» را می‌گوییم. «إِنَّكَ يَا أبا حنيفة لا تفهم حرفاً من القرآن». شاید مراد ابوحنیفه این بوده است که همان‌طور که پیغمبر بزرگوار و ائمه معصومین فتوا به کتاب الله می‌دهند. مرحله اولی، مرحله ثانی، مرحله ثالثه، مرحله رابعه. بالاخره به کتاب الله فتوا می‌دهند. ما اصلاً سنتی که محور قرآنی نداشته باشد، نداریم. کما اینکه «قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرَّجَالِ». ^۱ مطلب خیلی بااهمیت است. هیچ چیزی نیست مگر اینکه در قرآن اصل دارد، ضابطه دارد، ما بی‌مهری می‌کنیم که به سراغ جای دیگری می‌رویم. پس هر دو نفر یا چند نفر که در مسائلی از دین اختلاف پیدا کنند، اصلی در کتاب الله دارد. «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرَّجَالِ» کدام رجال؟ رجال علم، رجال معرفت، رجال دقت. ارجل الرجال که انبیاء و معصومین باشند، طبعاً دریافت می‌کنند. «فَالْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع) إِنَّمَا وَاجَهَ أبا حنيفة و أشباه أبا حنيفة في هذه القضية الصادقة القاصعة الساطعة إِنَّكَ لَا تفهم أو لا تعرف حرفاً من القرآن یعنی حرفاً لیس للعوام، حرفاً لیس للخواص، حرفاً

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

ليس للأولياء، حرفاً خاصاً للأنبياء، أنت لست بنبي بل و لست من الأولياء، بل و لست من الخواص، إنما أنت من عوام الناس، اللهم اجعلنا من العوام لأننا لا نعرف الحروف السطحية القرآنية الترجمة تحت اللفظية القرآنية، لا نعرف».

این در مورد ابوحنیفه و اما «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ» بئنا «إِنَّمَا يَعْرِفُ لَأِ إِنَّمَا يَفْهَمُ» «إِنَّمَا يَعْرِفُ، البحث حول المعرفة؛ المعرفة فوق العلم، فوق الفهم، فوق الدرّاية الظاهرية» این را دیروز عرض کردیم. و اما دنباله روایت، آن مقداری که مربوط به این جا بود، عرض کردم، بقیه الآن «حدیث الإمام الصادق (ع) فی آداب قراءة القرآن، قراءة عميقة أنيقة صالحة خالصة». «فَإِذَا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ»! «الأسباب: المنازعة المزاحمة لتفهم القرآن و الأسباب المحرزة للتفهم جاهلياً فی القرآن». «فَإِذَا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ» قلبه قاری؛ لا لسان فقط «و لَأِ يَعْتَرِضُهُ عَارِضٌ فَيَحْرِمُهُ نُورَ الْقُرْآنِ وَ فَوَائِدَهُ».

نور القرآن و فوائد قرآن فقط عبارت نیست. «عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ»^۱ ما حقایق را از رسول الله و معصومین می گیریم، البته آنچه را که امکان دارد. «فَإِذَا اتَّخَذَ مَجْلِساً خَالِياً وَ اغْتَزَلَ مِنَ الْخَلْقِ بَعْدَ أَنْ أَتَى بِالْخَصَلَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ»^۲. «فَإِذَا اتَّخَذَ مَجْلِساً خَالِياً»؛ مجلسی که خالی باشد از آنچه بین من و قرآن حجاب است. «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۳ که نمونه هایی را عرض کردیم از این شیطنت هایی که می خواهد بین ما و قرآن حائل قائل شود. «فَإِذَا اتَّخَذَ مَجْلِساً خَالِياً» و إلا إذا كان مجلس فيه من يفكر في القرآن من يشاوره في التعرف إلى مرادات الله تعالى هذا المجلس خالي عن المغاير و لكن مليء بالموافق». «خَالِياً» به این معنا است.

«فَإِذَا اتَّخَذَ مَجْلِساً خَالِياً وَ اغْتَزَلَ مِنَ الْخَلْقِ بَعْدَ أَنْ أَتَى بِالْخَصَلَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ». «قَلْبٍ خَاشِعٍ وَ بَدَنِ فَارِغٍ» [...] اولیین. «فَإِذَا خَشَعَ لِلَّهِ قَلْبُهُ فَرَمْنَهُ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ فَإِذَا تَفَرَّغَ نَفْسُهُ مِنَ الْأَسْبَابِ تَجَرَّدَ قَلْبُهُ لِلْقِرَاءَةِ». بعد می گوید: «فَإِذَا اتَّخَذَ مَجْلِساً خَالِياً وَ اغْتَزَلَ مِنَ الْخَلْقِ بَعْدَ أَنْ أَتَى بِالْخَصَلَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ اسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَ سِرُّهُ بِاللَّهِ».

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۵؛ مصباح الشریعة، ص ۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۵؛ مصباح الشریعة، ص ۲۸.

۴. نحل، آیه ۹۸.

روح انسان و سرّ انسان و گاه لفظ انسان، بصر انسان و سمع انسان با قرآن تماس می‌گیرد و بعد انس می‌گیرد. این مرحله اولی است، گاهی خیر. «وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»^۱ از طریق چشم، از طریق زبان و از طریق گوش آیات خدا را می‌بینیم، می‌گوییم و می‌شنویم تا بفهمیم، در عقل ما وارد شود و در صدر ما و در قلب ما و در کلّ روح ما وارد شود. در کلّ روح ما؛ در سرّ ما، در خفی اخفای ما، این قرآن در تمام مراحل وجودی ما نقش پیدا کند.

«اسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَ سِرُّهُ» چون روح مراحل ظاهری دارد و مراحل باطنی دارد. مراحل باطنی روح که به قلب و فؤاد انسان برسد، «الفؤاد قلبٌ يتفأد بالنور و النور معرفة الله تعالى، معرفة مرادات الله تعالى بكتابه». «اسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَ سِرُّهُ» ما چه زمانی قرآن را این چنین قرائت کردیم؟ چند مرتبه قرآن را این چنین قرائت کردیم؟ «اسْتَأْنَسَ رُوحُهُ وَ سِرُّهُ بِاللَّهِ وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ مُخَاطَبَاتِ اللَّهِ عِبَادَةَ الصَّالِحِينَ وَ عَلِمَ لُطْفَهُ بِهِمْ وَ مَقَامَ اخْتِصَاصِهِ لَهُمْ يَقْبُولُ كَرَامَاتِهِ وَ بَدَائِعِ إِشَارَاتِهِ» انسان از نظر جسمی یا شهوی عاشق یک شخصی است، زیبا است، علاقه‌مند شده؛ ولو اشتباه کرده است. یک کسی علاقه‌مند شده، اگر علاقه‌مند شد، راه طی می‌کند، پول خرج می‌کند، زحمت می‌کشد. او را نوازش می‌کند، با او حرف می‌زند. حال با او که حرف می‌زند، سر خود را برگرداند یا به جای دیگری برود، چنین نیست.

«إِذَا كُنَّا مِنْ أَهْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ تَعَالَى وَ نَرِيدُ أَنْ يَخَاطَبَنَا رَبُّنَا وَ نَخَاطَبُ رَبَّنَا بِمَا ذَا بِكَلَامِهِ هُوَ لَا بِكَلَامِنَا هُمْ» آن گونه که تو می‌خواهی، من با تو صحبت کنم. آن گونه که تو صحبت می‌کنی، من بشنوم. اصلاً واسطه نمی‌خواهم، بلاواسطه و تکویناً در محضر حق هستیم و بلاواسطه کلام حق را بخوانیم، بشنویم و ببینیم که در محضر حق سبحانه تعالی این بالاترین حظّ معرفتی است و بالاترین حظّ روحی برای یک انسان است.

«فَإِذَا شَرِبَ كَأْسًا مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ» مشرب روح، شرب روح غیر از شرب جسم است. مشرب روح، غذای روح. «فَإِذَا شَرِبَ كَأْسًا مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ فَحِينَئِذٍ لَأَيَّخْتَارُ عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ حَالًا» وقت شما ضایع می‌شود؟! تفسیر قرآن چیست؟! طلبه، روضه‌خوان، تفسیر قرآن چیست؟ این الحاد و شرک است. شما بهترین وقت، بهترین فکر و بهترین مکان و بهترین حال را برای بهترین محبوب و مرغوب خود انتخاب

۱. نساء، آیه ۶۳.

می‌کنید. ای من دیوانه، ای همه دیوانه‌هایی که به قرآن توجه ندارید و اگر کسی توجه کند، می‌گویید وقت تو تلف شد. شما چه می‌گویید؟ ما چه می‌گوییم؟

«فَإِذَا شَرِبَ كَأْسًا مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ» این مقدمات لازم است تا ما در مرحله سرازیری عمق و در مرحله سوم تفسیر، مقداری بیشتر آگاه و متوجه باشیم. این نوارهایی که ضبط می‌شود، بعداً ان‌شاءالله شنیده خواهد شد. «فَإِذَا شَرِبَ كَأْسًا مِنْ هَذَا الْمَشْرَبِ فَحِينِنْدِ لَا يَخْتَارُ عَلَى ذَلِكَ الْحَالِ حَالًا وَعَلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ وَقْتًا بَلْ يُؤْتِرُهُ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَعِبَادَةٍ». طاعت؛ طاعت علمی، طاعت عقیدتی، طاعت اخلاقی. عبادت؛ عبادت درونی، عبادت برونی. «الطَّاعَةُ تَمَّ الْعِبَادَةَ، الْعِبَادَةُ مُتَأَخِّرَةٌ عَنِ الطَّاعَةِ، الطَّاعَةُ هِيَ الْإِتِّبَاعُ وَ مِنْ مَخْلَفَاتِ الْإِتِّبَاعِ الْعِبَادَةُ».

«بَلْ يُؤْتِرُهُ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَعِبَادَةٍ لِأَنَّ فِيهِ الْمُنَاجَاةَ مَعَ الرَّبِّ بِلَا وَسِطَةٍ» واسطه ندارد، بدون واسطه است. «فَانظُرْ كَيْفَ تَقْرَأُ كِتَابَ رَبِّكَ وَ مَنْشُورَ وَكَايَتِكَ» کتاب رب، منشور ولایة الله است. خدا خواسته است ما را خدایی کند، ما را از خودخواهی، خودراهی و خودبینی بیرون بیاورد و ما را خداخواه و خداشناس و خداراه کند. با چه وسیله‌ای؟ با وسیله بزرگ‌ترین رسالت خود که رسالت قرآن است؛ به وسیله بزرگ‌ترین معلمین بشر که خاتم النبیین (ص) است.

«فَانظُرْ كَيْفَ تَقْرَأُ كِتَابَ رَبِّكَ وَ مَنْشُورَ وَكَايَتِكَ وَ كَيْفَ تُجِيبُ أَوْامِرَهُ وَ نَوَاهِيَهُ وَ كَيْفَ تَمَثَّلُ خُدُودَهُ فَإِنَّهُ كِتَابٌ عَزِيزٌ» لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید^۱». باز روایت بخوانید که نمی‌شود قرآن را فهمید. «قالوا یا شعیب ما نفقه كثيراً ممّا تقول و إنا لنراك فینا ضعیفاً و لو لا رهطك لرجمناك و ما أنت علینا بعزیز»^۲.

«فَرَتَّلَهُ تَرْتِیلًا». «قیل لرسول الهدی (ص) ما ذا یعنی ربنا سبحانه تعالی بقوله: «و رَتَّلَ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا»^۳ سؤال فی مورده، لآتنا لا نعرف من القرآن إلّا حروفه لا حدوده، إلّا ألفاظه لا مرادات الله تعالی و لذلك «فَرَتَّلَهُ تَرْتِیلًا» نحن نرتب الترتیل لفظیاً «و لا الضالّین» صحیح و لكن نقف الحدّ الترتیل اللفظی و لكن رسول الهدی یجیب بغير

۱. فصلت، آیه ۴۲.

۲. هود، آیه ۹۱.

۳. مزمل، آیه ۴.

هذه الجواب» «ما ذا يعنى ربنا سبحانه تعالى بقوله تعالى: «فَرْتَلُهُ تَرْتِيلاً» قَالَ: حَرَّكُوا بِهِ الْقُلُوبَ»^۱.

آرام آرام روی قرآن فکر کنید و بخوانید، ببینید، بشنوید و توجه کنید. چطور روی «تأمل» کفایه چندین ساعت وقت صرف می‌کنید و نهایتاً معلوم می‌شود هر دو اشتباه کردید؟ اما قرآن را همین‌طور سرسری می‌خوانید و عبور می‌کنید، چرا؟ «قیل لإمام الرضا (ع) أنت تقرأ كل القرآن في ثلاثة أيام و لما ذا في إمكانه أن تقرأ القرآن في نصف اليوم؟ قال: أفكر في آياته أتدبر في آياته». «معصومٌ يفكر في معصوم الأعلى منه و هو إمامه، نعم». «قَالَ رَسُولُ الْهُدَى (ص): «فَرْتَلُهُ تَرْتِيلاً» يعنى «حَرَّكُوا بِهِ الْقُلُوبَ»؛ قلوبكم و قلوب الآخرين و كما يقول ربنا سبحانه تعالى: «وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»^۲ و أنفس عبارة عن القلوب التي تتحول إلى أفئدة، أفئدة النور، خروجاً عن أفئدة النار إلى أفئدة النور». «فَرْتَلُهُ تَرْتِيلاً».

«فَانظُرْ كَيْفَ تَقْرَأُ كِتَابَ رَبِّكَ وَ مَنْشُورَ وَ لَاتِيكَ وَ كَيْفَ تُجِيبُ أَوْامِرَهُ وَ نَوَاهِيَهُ وَ كَيْفَ تَتَمَثَّلُ خُدُودَهُ فَإِنَّهُ كِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فَرْتَلُهُ تَرْتِيلاً وَ قِفْ عِنْدَ وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ». به شخصی گفتند: چه کار می‌کنی؟ گفت: نماز می‌خوانم. گفتند: از گناه چه خبری داری؟ گفت: مگر می‌شود گناه کرد؟ مگر می‌شود انسان خود را در محضر حق ببیند و خود را نعمت حق ببیند و با نعمت حق و با حول و قوه‌ای که حق به او عنایت فرموده، گناه کند. مگر می‌شود؟ من چنین شخصی را دیدم؛ البته خود ما چنین نیستیم. معصوم هم نبود.

عبارت را در این‌جا ملاحظه بفرمایید: «قِفْ عِنْدَ وَعْدِهِ وَ وَعِيدِهِ» می‌شود به این آسانی قرآن خواند؟ این خواندن برای دانستن، برای تفکر کردن، برای معتقد شدن، برای متخلّق شدن، برای عمل کردن است، این خواندن به این دلایل است و اگر نه اصلاً نخوان. «وَ تَفَكَّرْ فِي أَمْثَالِهِ وَ مَوَاعِظِهِ» «نحن لما نتفكر في أمثاله و مواعظه و نتفكر، نستفيد احكاماً عالیة، احكاماً فقهية، فلسفية، عرفانية، علمية، معرفية، خلقية». ما از امثال، مثل‌ها و حکایت‌های قرآن می‌فهمیم. قرآن کتاب احکام نیست.

۱. «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً قَالَ ... حَرَّكُوا بِهِ الْقُلُوبَ» (بحار الأنوار، ج

۸۹، ص، ۲۱۵).

۲. نساء، آیه ۶۳.

«رأيتم في التلفزة مرّات عدّة مكتوب كبير خطّ بين القرآن ليس كتاب الأحكام، كيف تقول القرآن ليس كتاب الأحكام؟ القرآن كتاب القصص، كتاب الخبرات، كتاب الخلافات، كتاب الثقل بس؟ قرآن كلّ حكم، كلّ مواضع، كلّ برهان، كلّ حكمة، كلّ عرفان، كلّ منطق، كلّ فقه، كلّ سياسة، كلّ اجتماعيات» همه چیز، بحث بعدی ما همین است. آیا قرآن شریف فقط در احکام بحث می‌کند؟ بکنید و نکنید و بروید و نروید و بخورید و نخورید و بیایید و نیایید؟ آیا مطلب چنین است؟ یا قرآن شریف با کلّ سماوات و ارضین، با کلّ علوم و معارف کار دارد؟ حق سبحانه و تعالی تمام گفتنی‌ها در این کتاب آخرین و وحی اخیر، بیان فرموده است.

«وَتَفَكَّرْ فِي أَمْثَالِهِ وَ مَوَاعِظِهِ وَ اخْذَرْ أَنْ تَقَعَ مِنْ إِقَامَتِكَ حُرُوفَهُ فِي إِضَاعَةٍ حُدُودِهِ». یکی از برادرانی که اهل تجوید است، مدّتی در مسجد امام رضا در جلسه تفسیر شرکت می‌کرد، روزهای آخر دیگر نیامد. در بین راه من را دید و گفت: ما فعلاً داریم تجوید خود را درست می‌کنیم. گفتیم: برو تجویدت را درست کن تا بمیری! و هذه شيطنةٌ مدروسة و عزل القرآن و عضل القرآن عنا و عزلنا عن القرآن و عضلنا عن القرآن و إذا صار لنا ممارسة، بس ممارسة لفظية» این شیطنت است، شیطان می‌گوید: همین جا بایست، بالاتر نرو. فقط این الفاظ است، غ و ص و ق و... یا در تلویزیون قرآن می‌خواند و ادای عبد الباسط را درمی‌آورد. «يَطْهَرْنَ، يَطْهَرْنَ...» این کارها چیست؟ چرا قرآن را تحریف می‌کنید؟ چرا نص کتاب الله را که قرائت متواتره صحیحه در کتاب الله است، تغییر می‌دهید؟ چرا چنین می‌کنید؟ یا با قرآن کار نمی‌کنید یا بازی درمی‌آورید.

روایاتی راجع به قرآن شریف از رسول الله (ص) است که در صفحه ۱۲ آمده است، «الصحيح اثني عشر، ثاني عشر، مجلد الأول» «اصول الكافي، أَبُو عَلِيِّ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِلَى قَوْلِهِ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ» پیغمبر هیچ‌گاه برای سنت خود این حرف‌ها را نزد، سنت مادون است، تحت الشعاع است. وقتی مردم امام را نشناسند، می‌خواهند مأموم را بشناسند؟ سنت مأموم است، قرآن امام است. امام را معرفی می‌کند. رسول الله (ص) در تمام طول عمر از سنت خود تعریف نکرد، مگر بر محور قرآن. «إِنَّهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالَةِ وَ تَبْيَانٌ مِنَ الْعَمَى وَ اسْتِقَالَةٌ مِنَ الْعَثْرَةِ وَ نُورٌ مِنَ الظُّلْمَةِ وَ ضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْذَاثِ» احداث، مسائل مستحدثه،

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۲.

جواب کلّ مسائل مستحدثه در قرآن شریف داده شده است. «وَضِيَاءٌ مِنَ الْأَحْدَاثِ»؛ «أحداث سیاسیة، أحداث فقهیة، أحداث فلسفیة، کلّ الأحداث» قرآن با کلّ مکلّفین در طول تاریخ زندگی الی یوم القیامة سخن گفته است، قرآن کم نگذاشته است.

«وَعِصْمَةٌ مِنَ الْهَلَكَةِ وَرُشْدٌ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَيَانٌ مِنَ الْفِتَنِ وَبَلَاغٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ» اصلاً چیزی که در دنیا نیازمند باشد و نگفته باشد، در قرآن وجود ندارد. «وَفِيهِ كَمَالٌ دِينِكُمْ وَمَا عَدَلَ أَحَدٌ عَنِ الْقُرْآنِ إِلَّا إِلَى النَّارِ». «ما ذا یعنی بهذا العدول؟ عدولاً علمیاً، عدولاً معرفتياً، حقیقیاً، خلقیاً، تطبیقیاً و حوزاتنا کلاً عادل عن القرآن، کذب العادلون بالله و ضلّوا ضلالاً بعيداً و خسرواً خسراً مبيناً». زندگی ما نار است، نور نیست. نور محض، از کلام الله محض است.

«خطبة الثانية عن رسول الهدى (ص)، راویها أبو عبد الله جعفر بن محمد (ص) عن أبيه عن آبائه قال قال رسول الله (ص): «فإذا التبت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم»^۱ اخباریها، فرق، اصولیها، فرق، مجتهدین مختلف، فرق. «فإذا التبت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن». چیز دیگری نفرمود، «فعلیکم بکتاب و سنتی» سنت هست؛ اما سنت در حاشیه است.

«فعلیکم بالقرآن فإنه شافعٌ مشفعٌ و ماحلٌ مصدقٌ» «ماحل یعنی مجادل، مجادلٌ مصدقٌ؛ أحياناً مجادلٌ مکذّب، کاذب» جدال می کند؛ جدال غلط است. قرآن فنّ جدل را به ما آموخته است. «جادلهم بالتي هي أحسن»^۲ بهترین و بالاترین قلّه معرفتی را در بحث و استدلال به ما نشان می دهد که اگر شخصی بخواهد حق را قبول کند، می فهمد و قبول می کند. چون هم از نظر تعبیر روشن ترین بیان و تعبیر است و هم از نظر معبرٌ عنه که عمق معنای مراد باشد.

«من جعله أمامه قاده إلى الجنة»^۳ معنی «أمامه» واضح است. امامه و امامه هر دو درست است. «من جعله أمامه (إمامه) قاده إلى الجنة و من جعله خلفه ساقه إلى النار و هو الدليل يدلّ على خير سبيل و هو كتابٌ فيه تفصيلٌ و بيانٌ و تحصيلٌ». عدّه ای می گویند: خیر، ظنی الدلالة است. «و هو الفصل و ليس بالهزل ظاهره أنيق و باطنه عميق» سهل ممتنع است. «ظاهره أنيق» خیلی رسا و روشن و بیان بسیار عالی

۱. همان، ص ۱۳.

۲. نحل، آیه ۱۲۵.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۳.

که در خود سطح بیانی ظاهر، حتی در موسیقی تعبیر. «القرآن فی ألفاظه حتّى فی موسیقیة التّعبیر فضلاً عن اللّغة و الأدب و الفصاحة و البلاغة فوق کافة الغناء لا بشریاً فقط و لا خلقیاً فقط بل و إلهیاً كذلك».

«ظاهره أنیق و باطنه عمیق» ظاهر آن ظاهرترین تعبیرات و باطن آن عمیق‌ترین باطن‌ها است. منتها ظاهری که انسان را به آن باطن می‌رساند، بعضی ظاهرها به باطن نمی‌رسد. «له نجومٌ» یا «تخومٌ و علی نجومه نجوم»، «و علی تخومه تخومٌ» نجوم آمده، تخوم هم آمده است. تخوم یعنی بطن‌ها و بطن‌ها، «لبطنه بطنٌ و لبطنه بطنٌ» همین‌طور تسلسل خواطر در محور دلالت اولیه لفظیه که نص باشد یا ظاهر مستقر باشد.

«لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبیه فیہ مصابیح الهدی و منار الحکمة و دلیل المعرفة لمن عرف الصّفة». «لمن عرف الصّفة» یعنی صفة الله و صفة کتاب الله. هیچ کس الله و کتاب الله را نشناخته است. این کتاب روضه‌خوان‌ها است. به آقای خوبی گفته بودند: این کتاب روضه‌خوان‌ها است. «فلیجل جالٍ بصره» «بصر الظّاهر؟ لا، بصر الباصرة و بصر البصيرة، بصر الفطرة و العقلیة، بصر التّفکیر و الدّقة لأنّ القرآن «هذا بصائرٌ للنّاس»^۱، این بینش‌ها و بینش‌گری‌ها در قرآن شریف است. تماماً بینش است، کور نمی‌کند؛ کورها را شفا می‌دهد و بینا می‌کند.

«فلیجل جالٍ بصره و لیبلغ الصّفة نظره»^۲ یا «و لیبلغ الصّفة نظره»، «و لیبلغ» صحیح است که دو مفهوم دارد. «و لیبلغ الصّفة نظره» یعنی «صفة الله مؤلفاً للقرآن، صفة القرآن» باید بداند کتاب چه کسی است، بداند این کتاب چیست و برای چیست. «ینج من عطبٍ و یتخلّص من نشبٍ». «ینج من عطبٍ»؛ از ناراحتی و خستگی نجات پیدا می‌کند. «و یتخلّص من نشبٍ»؛ «النّشب هو ما لا مخلص له، الأفكار الإضال الّتی لا مخلص عنها؛ تأمل، فیہ تردّد، لا مخلص له». «و یتخلّص من نشبٍ» قرآن مخلص است. در بحث فقهی ما آمده است، بنده این نوشته آقای خوبی را مطالعه کردم، ایشان در باب حج پنج جلد کتاب دارند. ایشان که از نظر سنتی اعلم علمای موجود هستند و گفته‌های متقدمین و متأخرین را دارند. انسان وحشت می‌کند فرمایشات

۱. جائیه، آیه ۲۰.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۱۳.

ایشان را می‌بیند، چرا؟ برای اینکه متخلّص از نشب نیست، محور قرآنی ندارد. ملاحظه خواهید فرمود که محور قرآنی نیست.

«و يتخلّص من نشبٍ؛ النّشب ما لا مخلص عنه» آن تردّد، مشکل و اشتباه، آن ندانستن و آن تضادّ و تناقضی که در روایات و اقوال است که مخلص ندارد. «يتخلّص من نشبٍ فإنّ التّفکر حياة قلب البصير» منتها فکر در راه. اگر شما در راهی که نمی‌دانید به کجا می‌رود، سریع حرکت کنید، چه فایده‌ای دارد؟ «السائر علی غیر بصيرة لا یزیده سرعة السیر إلّا بعداً عن الطریق». در «تأمل» تفکر کنید، بعد چه می‌شود؟ خود صاحب تأمل نفهمیده چه گفته است. اما در چیزی تفکر کنید که می‌خواهد راه را به شما نشان دهد، مادّه و اصل را نشان دهد که فکر کنید و فکر کنید، بالا بروید تا به مطلب برسید.

«فإنّ التّفکر حياة قلب البصير كما یمشي المستنير في الظلمات بالنور فعلیکم بحسن التخلّص و قلة التربّص». «بحسن التخلّص» می‌خواهید تخلّص از جهل پیدا کنید، با جهل و با مبدأ جهل می‌خواهید تخلّص از جهل پیدا کنید؟ خیر، با مبدأ نور و علم که قرآن است از هر جهلی تخلّص پیدا می‌کنیم. «و قلة التربّص» زیاد خود را معطل نکنید. پنجاه سال خواندم، مجتهد شدم یا خیر؟ پنج سال بخوان، پنج سال روی قرآن فکر کن، از نظر تقوای ظاهر و تقوای باطن. و شما می‌توانید از بسیاری ظلمات نجات پیدا کنید.

«اللّهم اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيْمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ».